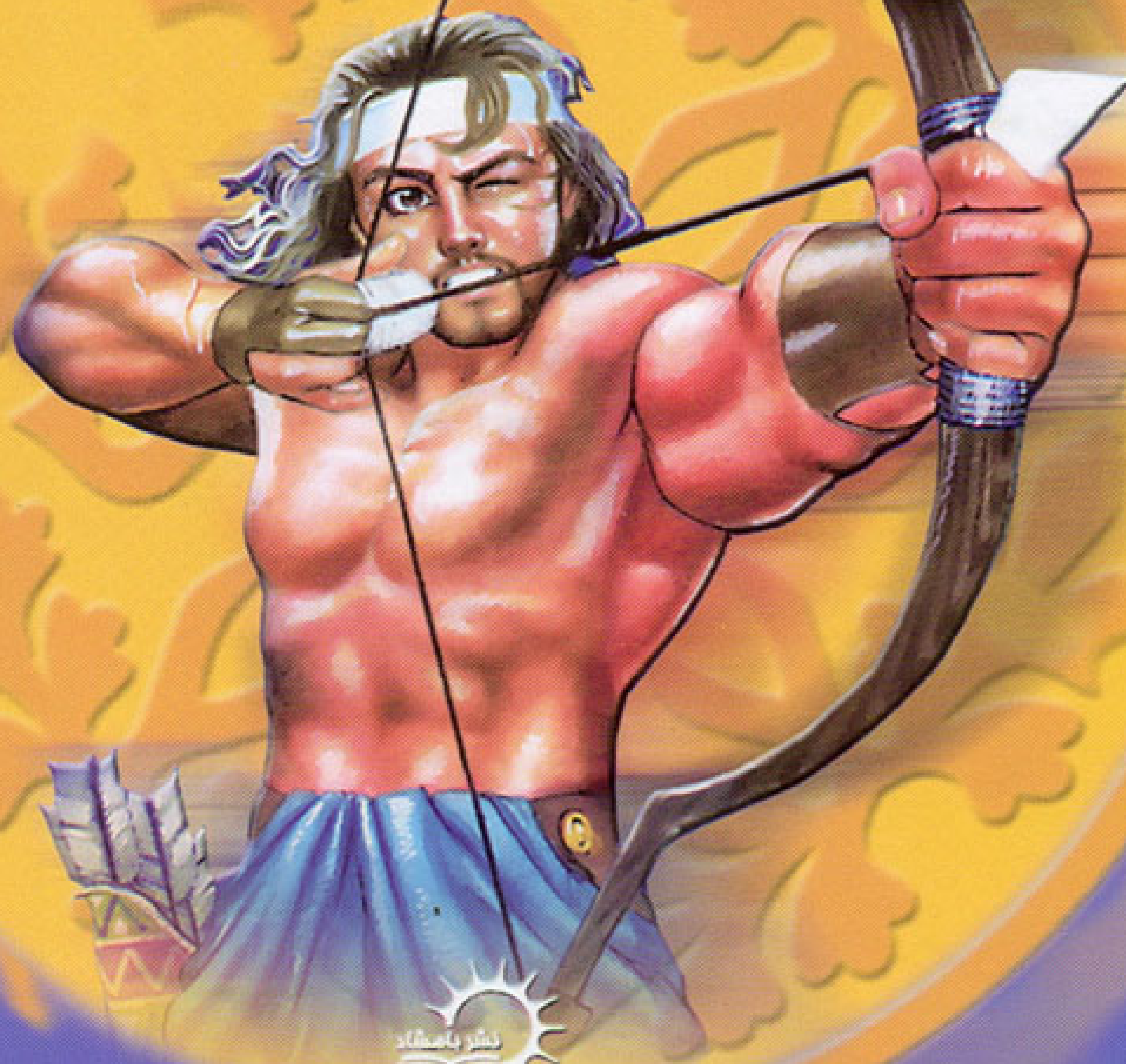
آرش کمانگیر



دو زبانه

writer: salehi.kourosh
TRANSLATED BY:NAFISEH ABDOLSADEK
PAINTER:REZA RIGGESTANI

نویسنده: کوروش صالحی
مترجم: نفیسه عبدالصادک

آرش کمانگیر



RASH KAMANGIR

ARASH KAMANGIR
AUTHOR:KOOROSH
TRANSLATED BY:NAFISEH ABDOLSADEK
PAINTER:REZA RIGGESTANI
DESIGNER:MOJTABA SABERI
PUBLISHER:BAMSHAD
FIRST EDITION
YAER 2005
ISBN:964-8224-03-X

آرش کمانگیر
نویسنده :کوروش صالحی
مترجم :نفیسه عبدالصادک
تصویر گر: رضا ریگستانی
طراح: مجتبی صابری
ناشر :نشر بامشاد
نوبت چاپ :اول
سال چاپ :۱۳۸۴
شابک : ۹۶۴-۸۲۲۴-۰۳-X

Arash kamangir

In the distant past, the great and civilized country of Iran had people who were full of wisdom and endeavor. The Iranian people lived together in peace and happiness. women,men,girls and boys were kind and affectionate to each other, like one big and close family.

آرش کمانگیر

درگذشته دور کشوربزرگ وآباد ایران ،مردمان با دانش‌وپرتلاش داشت.ایرانیان با گذشت وشادابی درکنار هم زندگی می کردند . زنان ،مردان،دختران و پسران همچون یک‌خانواده‌بزرگ‌و صمیمی با یکدیگر مهربان بودند ، اما یک روز خبر بدی به گوش رسید .



ARASH



In the north-eastern regions neighboring Iran, the people lived as nomads,moving from camp to camp,and they were called turanians.The king of Turanians was called Afrasiab.
Afrasiab called up a great army and ordered it to make a surprise attack on the Iranians.

درشمال‌شرقی‌ودرهمسایگی‌ایران،مردمان‌کوچ‌نشین‌وبیابان‌گردی زندگی می کردند که به آنها تورانیان می گفتند .پادشاه تورانیان افراسیاب نام داشت.افراسیاب‌لشکربزرگی‌آماده‌کردودستور داد که یکباره به ایران حمله کنند .





Fear enveloped the whole of Iran.Manuchehr,king of kings of Iran summoned all of the wise men, heroes and soldiers of Iran in defense of Iran and consulted them about a way of preventing the Turanian attack.

وحشت ،سراسر ایران را فراگرفت . منوچهر ، شاهنشاه ایران ،همه بزرگان ودلیران وسربازان‌ایرانی رابرای دفاع‌ازوطن فراخواندوبرای جلوگیری ازحمله تورانیان ،با ایشان به مشورت پرداخت .





The armies of the enemy reached the border towns and burned the houses and wheat fields, and killed many of the defenseless people.

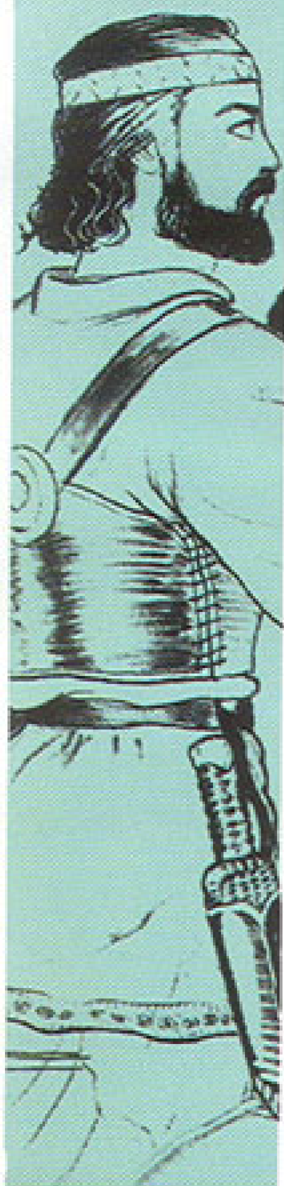
Each time they reached a hamlet,or village or town they turned it into a scene of destruction.

سپاهیان‌دشمن،به شهرهای مرزی رسیدند وخانه ها وگندم‌زارها را آتش زدندومردمان بی دفاع زیادی راکشتند.

آنهابه هرآبادی که می رسیدند ،آنجارا به ویرانه تبدیل می کردند.



All the courageous leaders of Iran including Garshasp , Gharen , Arash and Sam-e Nariman h made a pact with eachother to defend Iran and its people with their lives.



دلاوران ایران ، از جمله گرشاسپ ، قارن ،آرش و سام نریمان با
یکدیگرپیمان‌بستندکه تاپای‌جان،از ایران‌ومردمان‌ایران‌دفاع کنند.





With the Turanian invasion of the land of Iran,a harsh and fearful war was started. The courageous Iranians waged war with great vigor and bravery astonishing the Turanians.

However, as the Iranian army did not have the readiness necessary for this dishonorable attack it was forced to retreat to the city of Amol.

با ورودتورانیان به سرزمین‌ایران،جنگ‌سخت و وحشتناکی‌آغازشد.
دلیران ایران ،باشجاعت فراوان به جنگ پرداختند.
دلاوری های ایرانیان ،تورانیان راشگفت زده کرده بود،اما لشکریان
ایران که آمادگی این حمله ناجوانمردانه را نداشتند،مجبورشدند تا شهر
آمل عقب نشینی کنند.



Several of the heroes of Iran were wounded and a number also lost their lives in defense of their country. The officers gave hope to the soldiers that victory would be certain for Iran.



چندین تن ازدلاوران ایران زمین زخمی شدند و تعدادی نیز در راه دفاع ازوطن جان باختند.فرماندهان به سربازان خود امید می دادند که پیروزی ،ازآن ایرانیان خواهدبود.



However the Turanians were victorious and rejoiced in their triumph. The Turanians now demanded a condition of peace from the Iranians because they wanted to extend their kingdom into Iran.This condition was to determine the new boundary between their countries by firing an arrow.

With this cunning plan Afrasiab wanted to occupy a large part of Iranian territory, because he knew that the distance an arrow could be shot was not too great.

The Iranians were full of sorrow, because not only had they been defeated at the hands of Turanians but by accepting peace they now had to comply with the Turanian demand.

Manuchehr and the other leaders of Iran knew that no archer was strong enough to shoot an arrow that would cover the great distance that the army had retreated to.They were very sad because they did not want the kingdom of Iran to be reduced and the enemy to rule over the land and its people.

تورانیان که‌ازپیروزی‌خود شادمان بودند،برای اینکه بتوانندسرزمین خودراگسترش دهند،ایرانیان‌راوادار کردندتا باپرتاب‌تیری‌مرزجدید ایران وتوران راتعیین کنند.افراسیاب‌بااین‌اندیشهٔ‌شوم‌می خواست تابخش بزرگی‌ازایران‌را تصاحب کند ،زیرا می دانستند که تیر کمان نمی تواندمسافت‌زیادی راطی کند .ایرانیان ، اندوهگین بودند، وهم با پذیرش صلح،مجبوربودند پیشنهاد تورانیان راپپذیرند .

منوچهر ودیگردلاوران ایرانی هم می دانستند که هیچ تیر اندازی نمی تواندتیررا تافاصله بسیارطولانی پرتاب کند.آنها ازاینکه کشور ایران ، نا خواسته کوچک و دشمن ، برمردم وسرزمین‌ایران مسلط می شد بسیارغمگین بودند .







Manuchehr gathered all the heroes of Iran and asked them to choose a man who would shoot the arrow which would determine the new boundary of Iran but none of the heroes were prepared to come forward. Everyone knew that they did not have the ability to shoot an arrow so far.

Suddenly, one man amongst the crowd who had gathered around, stood up and shouted "Me! Arash! I agree to shoot the arrow."

Arash continued with great emotion,
"I am ready to fire this shot with all the strength that I have. I am ready to give my life to defend Iran and the Iranians !"

Arash, in the middle of the astonished looks of the Iranians and Turanians, went in the direction of the Alborz Mountains.A gentle breeze caressed him and encouraged him to the top

منوچهر ، پهلوانان ایران راگرد آوردوازایشان خواستتادلاوری برگزینند وپرتاب تیر سرنوشت سازایران رابه وی بسپارند ،اما هیچ یک ازدلاوران ایرانحاضر نشد، که برایاین کارپیش قدم شود ،زیرا همگی می دانستند که توانایی آنها درحدی نیست که بتوانندتیری را تا مسافت طولانی پرتاب کنند.

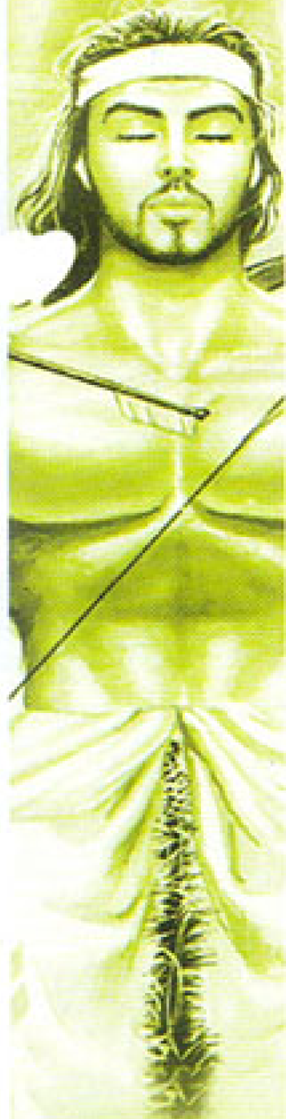
ناگهان یکی ازدلاور مردان،ازمیان جمعیت سپاهیان برخا ست و فریادزد:((من ! آرش !می پذیرم که این تیر را پرتاب کنم !))

آرش با شورفراوانادامهداد:((من آمادهام تابانیروی ایزدی هرآنچه درتوان دارم برسر پرتاب این تیر بگذارم .

حتی آمادهام تاجان خودرادراینراه،فدایایرانو ایرانیان کنم))



Arash then filled his chest with clean air and brimming with hope went on his knees in front of God and asked for his assistance saying,"O God of Wisdom I have faith in the way that I have chosen. I am ready to sacrifice my life for the freedom of Iran and the Iranians. I ask you to support me in this difficult task." Arash then took a handful of the earth of Iran in his fist and with all his strength smelled it and said ,"O jewel spangled earth, I know that for your freedom and the freedom of all Iranians I will be giving up my life, but I am not afraid because your glory is my wish and my guide is God Almighty!,"



آرش در میان نگا ه های متعجب ایرانیان و تورانیان ، به سوی البرز کوه رفت.باد ملایم با نوازش این دلاورایران زمین، به وی آفرین گفت.آرش سینه اش‌را ازهوای پاک وپرامید پرکرد ودربرابرخداوند به زانو درآمد واز او یاری‌خواست.وگفت :

((ای ایزد دانا !به‌راهی که برگزیده‌ام‌ایمان‌دارم.من آماده ام تا برای رهایی ایران وایرانیان ، جان خودراتقدیم کنم .ازتومی‌خواهم که مرادراین‌راه‌دشواریاری‌نمایی.))آرش،مشتی ازخاک ایران زمین‌را دردست‌فشردوباهمه‌وجود،آن‌رابوییدوگفت:((ای‌خاک‌پرگهر !می دانم که برای‌آزادی‌تووآزادی‌ایرانیان،جان‌خودراخواهم‌باخت،اماباکی نیست زیرا سربلندی تو آرزوی من ،وایزد دانا راهنمای من است .





Then Arash took his bow in hand and with a heart full of faith and hope put the arrow in the notch and drew the bow.

The breath caught in his chest and in those of the Iranian and Turanian warriors watching. Every moment he stretched the bow, Arash's face became more wonderful and his body became harder and harder.
suddenly Arash proclaimed the name of God and let loose the arrow from his bow and fell dead to the ground.

Arash had put his whole soul into this deed and all of his strength had gone into firing the arrow. His glorious soul had witnessed this victory from the heights of the land of Iran. The arrow had reached the river Jeyhun, and the borders of Iran and Turan remained the same as in the past. The Turanians were forced to concede this shameful defeat and the Iranians celebrated their victory. They named that celebration Tiregan and every year to this day they celebrate that dey in memory of Arash.

آرش ،کمانش را به دست گرفت و با دلی پر از ایمان وعشق ، تیر را داخل آن گذاشت .

نفس درسینه او و مردم ودلاوران ایران‌و توران‌حبس شد.چهره آرش هر لحظه شکفته تر می شد وجسم اوسخت تر وسخت تر.ناگهان ، آرش نام خدای رابرزبان راند وتیر راازکمان رها کرد و خود بر زمین افتاد .

آرش،جان خودرابرسراین کارگذاشت وهمه توان‌خودرادرتیرنهاده‌بود. روح پاک او ازبلندای ایران زمین ، براین‌پیروزی‌نظاره‌گرشد.مرزایران وتوران ،چون‌گذشته‌های دوررودجیحون‌باقی‌ماندوتورانیان‌مجبورشدند به این خفت و شکست تن دهند.ایرانیان‌این پیروزی‌راجشن گرفتند ونام آن روز وآن جشن را تیرگان نهادندوهرساله به یادآرش ،آن روز را گرامی داشتند .



